

## دفاع بدون تعصب اما صمیمانه از فرهنگستان

1- فکر تأسیس فرهنگستان که پیش آمد من هم مثل بسیاری از دانشگاهیان از آن استقبال کردم اما وقتی اساسنامه اش تدوین و تصویب شد بعضی دشواری ها در آن دیدم. طراحان تأسیس فرهنگستان می خواستند بنای بنیادی را بگذارند که راه پیشرفت علم را هموار سازد و با بررسی و تحلیل وضع آموزش و پژوهش چراغی فرا راه توسعه علم کشور و گسترش مرزهای دانش بدارد.

وظایف دیگری هم بر عهده فرهنگستان نهاده شده بود که ادای آنها در صورت فراهم بودن امکان های مالی و مادی چندان دشوار نبود اما وظیفه اصلی همان شناخت زمینه ها و امکان های پیشرفت علم و نشان دادن راه بهبود آموزش و توسعه پژوهش و گسترش مرزهای دانش بود. در درست بودن فکر تأسیس سازمان ها و بنیادهایی مثل فرهنگستان برای تحقیق و تأمل در شرایط امکان پیشرفت علم و گشایش راه های آن تردید نمی توان کرد. پس طبیعی بود که وقتی پیشنهاد تأسیس فرهنگستان ها عنوان شد، بحث و چون و چرایی چندان در اهداف و وظایف و سازمان آن صورت نگیرد. همین جا فرهنگستان زبان و ادب را مستثنی کنیم که سابقه پنجاه شصت ساله داشت و وظیفه اش در قیاس با دیگر فرهنگستان ها تا حدودی معلوم و روشن بود و در کار سازمان دهی اش هم کمتر با مشکل مواجه می شد اما فرهنگستان های دیگر وضعی متفاوت داشتند چنانکه انعکاس دشواری راه و کار آنها را در فحوای سطور و بندهای صفحه اول اساسنامه هم می توان یافت. این را بگویم که در هنگام بررسی و تصویب اساسنامه بسیار کوشش شد که در بیان هدف و وظایف ابهام ها کم شود اما کار ایجاد نظام علم و درک شرایط توسعه و پیشرفت آن چندان دشوار بود که آن سعی ها و کوشش ها کفایت نمی کرد. فرهنگستان ها چگونه و با چه توانایی ها و امکان هایی می توانستند کشور را به استقلال علمی برسانند و سطح علم و فرهنگ کشور را ارتقاء بخشند و چه کسانی با کدام دانش می توانستند مرزهای دانش را گسترش دهند؟ در مورد فرهنگستان های دیگر حرفی نمی زنم اما می دانم و از اول می دانستم که کار فرهنگستان علوم دشوار است. در اینکه فرهنگستان هنر جای هنرمندان و هنرشناسان است تردید نبود. اعضای فرهنگستان علوم پزشکی هم همه می بایست پزشک باشند. با این تفکیک و تکثیر فرهنگستان ها که نمی دانم چرا صورت گرفت تکلیف فرهنگستان علوم هم معلوم شد. این فرهنگستان می بایست مجمع دانشمندان و نمایندگان همه علوم و رشته های علمی باشد. فرهنگستان علوم با گروه های علمی 1- مهندسی، 2- کشاورزی، 3- علوم پایه، 4- علوم انسانی، 5- مطالعات اسلامی و بالاخره 6- علوم دامپزشکی تأسیس و تشکیل شد.

با توجه به هدفی که برای فرهنگستان تعیین شده بود چه کسانی می بایست عضو آن باشند؟ پاسخ روشن است. با تصویری که از آکادمی داریم، اعضاء فرهنگستان را باید از میان ممتازترین دانشمندان همه دانش ها برگزید. دانشمندانی که استعداد آن را داشته باشند که در مرزهای دانش پژوهش کنند. آنان که در مرز دانش پژوهش می-کنند غالباً از حدود تنگ تخصص خود خارج می شوند و وسعت نظری پیدا می کنند که گویی فراروی افق آینده علم (همه علم ها) قرار گرفته اند. شورای عالی انقلاب فرهنگی پس از تصویب اساسنامه، 15 عضو را از میان کسانی که دانشگاه ها نامزد کرده بودند، انتخاب کرد و به اعضاء منتخب مأموریت داد که پانزده عضو دیگر را نیز خود انتخاب کنند. قرار شده بود که مجموع

اعضای پیوسته فرهنگستان علوم 30 نفر باشد که این تعداد به تدریج افزایش یافت و اکنون تعداد اعضا پیوسته پنجاه و اعضا وابسته یکصد و پنجاه نفر است. کسانی که در سه دهه اخیر به عضویت فرهنگستان علوم درآمده اند همه از استادان ممتاز و میرز دانشگاه های کشور و مقبول دانشگاهیاند. البته دانشمندان بسیاری هم هستند که در دانشمندیشان تردید نیست و چه خوبست که عضو فرهنگستان باشند ولی با محدودیت قانونی تعداد اعضا، فرهنگستان از همکاریشان محروم مانده است. کاش ما هم مثل بعضی آکادمی های علوم می توانستیم هر دانشمندی را که مشکل گشای کار علم باشد به عضویت بپذیریم اما از ابتدا محدودیت هایی پدید آمد که بعضی صاحب نظران و صاحبان تجربه و اطلاعات ضروری برای کار فرهنگستان، نتوانستند به آن راه یابند.

در گزینش اعضا هم چنانکه باید به هدفی که برای فرهنگستان تعیین شده بود توجه نشد بلکه بیشتر مقام علمی و تخصص نامزدها منظور نظر قرار گرفت و پیداست که فرهنگستان نباید و نمی تواند از عضویت بهترین دانشمندان چشم پویشد. نکته اینست که وظیفه فرهنگستان پژوهش نبود بلکه این بود و این است که برنامه های آموزش و پژوهش را تدوین کند و راه پیشرفت علم را روشن سازد. پس کسانی نیز می بایست به عضویت آن درآیند که در باب ماهیت علم و جایگاه آن در زندگی کنونی و شرایط بسط و پیشرفتش نظر تحقیقی داشته باشند. متأسفانه درک این ضرورت و رعایت آن آسان نیست و به این جهت مطلب پیشرفت و توسعه علم غالباً سهل انگاشته می-شود. فرهنگستان وظیفه بسیار دشواری بر عهده داشت و با امکانات محدود و سازمانی که از روی دانشگاه گرده-برداری شده بود، از عهده ادای وظیفه بزرگش برنمی آمد.

2- اکنون کسانی و از جمله بعضی دانشگاهیان می پندارند که فرهنگستان هر سال ده ها میلیارد تومان از دولت می-گیرد و بی آنکه کاری بکند، آن را در محیط در بسته خود خرج می کند. اینها با لحن اعتراض می پرسند فرهنگستان برای علم کشور چه کرده است و چه می کند و چرا درهائیش به روی دانشمندان باز نیست؟ معترضان دست از دور بر آتش دارند و ظاهراً عظمت و دشواری رفتن به سوی مرزهای دانش و به سر بردن در حوالی آن را به درستی دریافته اند. مع هذا در پرسش آنها تأمل باید کرد. فرهنگستان چه کرده است و چه می کند؟ من صریح و روراست پاسخ می دهم. فرهنگستان کوشیده است تا جایی که می تواند وظیفه خود را انجام دهد اما اگر توقع اینست که علم کشور را ارتقاء دهد این یک تکلیف مالایطاق است. نه اینکه اعضا فرهنگستان ناتوان باشند. آنها همه دانشمندان ولی کاری به عهده آنان گذاشته شده است که ادای آن موانع تاریخی و فرهنگی دارد و دانشمندان و پژوهشگران به تنهایی نمی توانند آن موانع را رفع کنند. حتی از دولت و حکومت هم اگر مستظهر به خودآگاهی تاریخی و پشتوانه اعتماد ملی نباشد کاری مؤثر برنمی آید و مگر مثلاً دانشمندترین و لایق ترین وزیر می تواند برای مهاجرت دانشمندان چاره ای بیندیشد و چه کند اگر ده ها هزار دانشمند ممتاز به کشور برگردند؟ آنها در کجا به کار علم مشغول شوند؟ اگر بتوانیم از علم اینها که در کشور هستند به درستی بهره مند شویم کار بزرگی کرده ایم. با این همه اگر کسانی کار بزرگ را سهل می انگارند و مدعیند که از عهده آن برمی آیند خوبست گام پیش نهند و از ادای خدمت بزرگی که می توانند انجام دهند سر باز نزنند و چه بهتر که کار پیشبرد علم و پژوهش را از دانشگاهی که در آن به تدریس و پژوهش مشغولند، شروع کنند.

3- تصور شایع اینست که علم مجموعه معلومات و اطلاعات علمی است و آن را باید با پژوهش های دقیق پیش برد. این به یک اعتبار درست است اما اولاً علم با انباشتن اطلاعات پیشرفت نمی کند. ثانیاً اگر می خواهیم علم را با افزایش پژوهش ها پیش ببریم ادای این مهم باید به عهده دانشگاهها و پژوهشگاهها باشد و معقول نیست از تعداد معدودی استاد سالخورده دانشگاه توقع کاری داشته باشیم

که همه پژوهندگان کشور باید در ادای آن سهم باشند. شاید منظور صاحبان پرسش هم این نباشد که فرهنگستان با پژوهش های علمی اعضایش علم کشور را ارتقا دهد زیرا می دانند و باید بدانند که گرچه علم پژوهش است اما پژوهش باید برای حل مسائل واقعی و کارسازی جهان علم و بهبود زندگی بر طبق یک برنامه صورت گیرد. ما دانشمندان بزرگ داریم اما تاکنون کمتر پژوهش و تحقیق کرده ایم که جایگاه دانش و دانشمند کجاست و کشور به چه پژوهش هایی نیاز دارد و در چه شرایطی می تواند از پژوهش های دانشمندان به بهترین وجه برخوردار شود. اگر علم را انباشتن و بایگانی کردن اطلاعات علمی بدانیم قهراً معنی پیشرفت علم در نظرمان افزایش تعداد مقالات خواهد بود اما اگر به صرف افزایش تعداد مقالات علم کشور پیش می رود و ارتقاء می یابد دیگر به فرهنگستان علوم نیاز نیست. ما ظاهراً ارتقاء و پیشرفت علم کشور را با ارتقاء دانشگاهیان از مرتبه ای به مرتبه دیگر اشتباه کرده ایم. دانشگاهیان برای اینکه به مرتبه بالاتر بروند باید مقاله داشته باشند اما علم کشور را با اجرای مقررات استخدای دانشگاه نمی توان ارتقاء داد. درست است که دانشمند و پژوهشگر مقاله می نویسد ولی علم یک کشور مجموعه مقالات دانشمندان نیست. بخصوص که گاهی مقاله سازی و مقاله نویسی با هم خلط و اشتباه می شوند. دانشمندان باید پژوهش کنند و مقاله بنویسند اما اگر می خواهیم علم پیشرفت کند باید مدرسه خوب و برنامه آموزش و کتاب درسی خوب داشته باشیم. مدرسه خوب هم مدرسه ای است که بداند دانش آموزان را برای چه و با چه توانایی هایی بار آورد و این دانستن موکول به اینست که نیازهای کشور و برنامه توسعه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی اش معلوم باشد. جوانانی هم که به دانشگاه می روند باید بدانند که از دانشگاه چه می خواهند و از میان آنان کسانی که راه دانش و پژوهش را برمیگزینند رهروان طریق دانش و در زمره پژوهندگان مددکار اجرای برنامه توسعه علم و فرهنگ و زندگی کشور باشند. خوشبختانه ما دانشمند کم نداریم اما دانشمندان بیشتر علمشان به جهان مادی و خارجی تعلق می گیرد و کمتر دانشمندی داریم که در باب چیستی و چگونگی علم و وضع آن تحقیق کرده باشند ولی با توجه به وظیفه فرهنگستان باید این اشخاص را پیدا یا تربیت کرد و از میان آنان کسانی را برای عضویت در فرهنگستان برگزید. کسانی که صاحب علم علم باشند و بدانند علم در چه کار است و از چه راه پیشرفت می کند و پیشرفتش چه آثار و نتایج دارد. در جامعه جدید ماهیت علمی را که ستون جهان تجدد و عین قدرت آدمی است نمی توان شناخت. پس به سلسله علوم می شناسیم علم را هم بیفزاییم و اساس تقسیم علوم قرار دهیم. علم علم اینست که بدانیم علم چگونه قوام پیدا کرده و برای چه به وجود آمده و ما با علم چه می توانیم و باید بکنیم و اگر علم نداشته باشیم یا صاحب علم باشیم اما علممان در دانشگاه ها و در وجود دانشمندان حبس شده باشد از علم خود بهره نمی بریم. در هنگام تأسیس فرهنگستان به اندازه امروز به این معانی پرداخته نمی شد و چه بسا اگر کسی به آنها توجه می کرد و از آنها چیزی می گفت او را به علم ستیزی متهم می کردند چنانکه من هم وقتی کتاب «درباره علم» را نوشتم و در آن پرسیدم علم چیست و به کجا می رود و علم را تاریخی دانستم به علم ستیزی منسوب و متهم شدم. وقتی به چیزی معتقد باشیم شناختنش دشوار می شود. در آن زمان کتب و مقالات معدودی در فلسفه علم نوشته شده بود که غالباً صورتی از فلسفه علم رسمی و بیشتر ناظر به تفکیک علم از غیر علم و وصف و تعریف قضایای علمی بود. این فلسفه علم در جای خود اهمیت دارد اما چون به شرایط تاریخی و امکان های توسعه آن نمی پردازد راهنمای پیشرفت علم کشور نمی شود زیرا با این فلسفه علم نمی توان دانست که یک کشور در کار علم چه کرده است و چه نیازهایی در قلمرو علم دارد و به چه پژوهش هایی باید پردازد. اگر فلسفه علم به این مسائل پردازد چه علمی پاسخگوی آنها می تواند باشد و آنها را از چه کسانی باید پرسید. متخصصان حرف خود می زنند و کار خود می کنند. اما جامعه شناسی علم که علم را نهاد و امر اجتماعی می داند می تواند نسبت میان علم و جامعه را روشن کند. فلسفه علم نیز باید چیستی علم و شأن و مقامی را که در تاریخ دارد و ارتباطش با تاریخ و فرهنگ و شرایط پیشرفت و رکودش را به ما بفهماند.

4- دانشمندان همین که در مسائل علم خود به پژوهش می پردازند قدرشان بلند است. این مطلب هم قابل انکار نیست که مسائل علم کلی و جهانی است پس دانشمندان هم به این اعتبار اعضای کانون و باشگاه جهانی علمند و تعلق به ملیت ها و قومیت های متفاوت آنها را از هم جدا نمی کند زیرا مسائل و

زبان مشترکشان مسائل و زبان علم است. اما به هر حال اقوام و ملت ها هم وجود دارند و آنها به یک اندازه از علم بهره ندارند و در علم پیشرفت یکسان نکرده اند. دانشمندان این اقوام و ملل از آن حیث که عضو باشگاه جهانی علمند به مسائل کلی و جهانی علم می پردازند اما وقتی در کشور خویش به آموزش و پژوهش می پردازند نباید از بنای نظام علم کشور و پیشرفت آن غافل باشند. زیرا در هماهنگی با برنامه توسعه است که علم پیشرفت می کند و توسعه را جان می دهد و پیش می برد و از این راه است که دانشمندان به مرزهای علم می رسند. پیش بردن علم کار آسانی نیست و به صرف افزایش معلومات و انباشتن کتب و مقالات حاصل نمی شود. یکی از نشانه های حضور و اثرگذاری علم، توجه عملی دولت و حکومت و مؤسسات تولیدی و خدماتی و فرهنگی به دانشگاه و احساس و اظهار نیازشان به راهگشایی علم است. نشانه دیگر وجود شوق و ذوق در جوانان و در مدارس و دانشگاه ها برای آموختن و نه برای گواهینامه گرفتن است. نشانه مهم دیگری اشتغال تحصیلکرده ها در کارهایی است که با تحصیلات آنان تناسب دارد. البته افزایش تعداد دانش آموختگان مثل افزایش مقالات و کتب غنیمت است اما برای پیشرفت علم کفایت نمی کند زیرا علم در نسبتی که با جامعه و زندگی دارد جان و نشاط می یابد و اگر در حصار تنهایی و جدایی حبس شود بر و بار نمی دهد. اگر می بینیم در همه جا دانشگاه تأسیس می شود و عده بیشتری به تحصیلات دانشگاهی می پردازند برای اینست که زندگی در زمان جدید با علم می گذرد و در این شرایط طبیعی است که کسانی هم علم را زینت زندگی و مشغولیت بدانند. ولی علم مشغولیت نیست. کارساز زندگی کنونی است. درست است که علم در معنی عامش بالذات شرف دارد اما این قول ما را از فهم شأن و مقام علم جدید باز ندارد. علم جدید با همه عظمتی که دارد و شرفش را نیز نمی توان انکارکرد، مطلوب بالذات نیست. دانشمند با دانشی که دارد شاد است و شاید با عشق به دانش زندگی کند اما بیومکانیک و علم معدن و هواشناسی و اقتصاد را کسی برای کسب کمالات معنوی یا به قصد تفنن فراموشی گیرد. اینها اگر به ماده تفنن مبدل شوند دیگر دوست داشتنی هم نمی توانند باشند. مواظب باید بود که علم دوستی که از احوال دانشمندان و پژوهندگان است با عصبیت نسبت به علم و تبدیل علم به امر اعتقادی و ایدئولوژیک اشتباه نشود. علم و پژوهش باید در زندگی جامعه و مردم حضور داشته باشد و اگر به کار توسعه نیاید و با آن مسائل و مشکل های زندگی حل و رفع نشود چه بسا که بود و نبودش یکی باشد.

5- به اصل مطلب بازگردیم و نگاه دیگری به آن بیندازیم. فرهنگستان برای این تأسیس شد که چراغی فرا راه علم کشور بدارد. آیا این وظیفه را پس از بیست و هشت سال انجام داده است؟ پاسخ اول این بود که ادای این وظیفه کاری بسیار دشوار است و از عهده یک سازمان به تنهایی بر نمی آید. مع هذا در این بیست و هشت سال فرهنگستان هر چه توانسته انجام داده است. از بدو تأسیس و در زمانی که هنوز جلسات اعضاء فرهنگستان در دفتر وزیر علوم تشکیل می شد پیشنهاد شد کار را به این صورت آغاز کنیم که دانشمندان رشته های مختلف گزارشی کوتاه از وضع رشته تخصصی خود و از شرایط امکان پیشرفت و جایگاهی که فکر می کنند باید در کشور داشته باشند فراهم آورند تا اولاً همه اعضاء با وضع علم کشور آشنا شوند و ثانیاً مقدمه و زمینه ای برای تدوین برنامه جامع علم فراهم شود. با طرح این پیشنهاد می توانستیم علاوه بر ارزیابی کار خود به مطالب و مسائل اساسی دیگر علوم راه پیدا کنیم و ببینیم اگر در جهان کنونی علم راهگشا و کارساز است و بسیاری مسائل با آن حل می شود ما با علممان چه می کنیم و کدام مسائل جامعه و زندگی با آن حل می شود. پیشنهاد به این صورت پذیرفته شد که گروه های فرهنگستان درباره وضع هر رشته و درس هایی که تدریس می شود و تعداد استاد و دانشجو و کتاب ها و مقالاتی که نوشته شده است پژوهش کنند که این کار انجام شد و اطلاعات خوبی بدست آمد. اما غرض اصلی که نقد وضع موجود و خودآگاهی نسبت به آن بود، حاصل نشد. در واقع پیشنهاد به قصد ورود در یک دیالوگ میان علم ها بود که اگر به آن توجه می شد و گزارش ها در مجمع فرهنگستان مورد بحث قرار می گرفت لاقلاً مشکلات و امکانات راه علم و پژوهش را بهتر می شناختیم اما وقتی طرح های پژوهشی جای آن را گرفت، حجم و کمیت غلبه کرد و دیالوگ میان علوم منتفی شد. منکر نمی شوم که این پژوهش ها هم مفید بود اما راهی پیش پای فرهنگستان نگشود. در پیشنهاد گزارش وضع هر علم، بررسی این بود که گروه های علمی دانشگاه ها چه می آموزند و در چه مسائلی

پژوهش می کنند و مسائلشان را از کجا و چگونه یافته و با آن مسائل چه کرده اند و آیا مسائلشان مسائل کشور است و با حل آنها گشایشی در کارها و اصلاحی در صنعت و کشاورزی و مدیریت و برنامه ریزی آینده پدید می آید یا نه. اینکه تعداد استاد و دانشجو چند است اهمیت دارد اما این تعداد همیشه و همواره گویای وضع علم نیست چنانکه اگر تعداد دانشجو در طی بیست یا سی سال صد برابر شود نمی توان گفت که علم صد برابر پیشرفت کرده است. وقتی فرهنگستان را مثل دانشگاه سازمان دادیم طبیعی بود که کار دانشگاهی از آن توقع داشته باشیم ولی اگر قرار بود فرهنگستان همان کند که دانشگاه ها می کنند تأسیس آن چه ضرورت داشت؟ ما سازمان فرهنگستان را بر اثر علاقه و اعتقادی که به دانشگاه داشتیم از دانشگاه وام کردیم. سازمان دانشگاه با دانشکده ها و گروه های علمیش کم و بیش با وظایف آموزش و پژوهش تناسب دارد ولی فرهنگستان نه وظیفه آموزش داشت و نه موظف به پژوهش در مسائل تخصصی بود بلکه می بایست با زمان آشنا باشد و جایگاه علم در کشور را بشناسد و بداند که مدرسه به کودکان و نوجوانان چه باید بیاموزد و آنها را برای کدام زندگی و برای تحصیل در کدام دانشگاه باید آماده سازد. فرهنگستان نه فقط می بایست بگوید که دانشگاه چیست و چه حال و روزی دارد و چه باید بکند بلکه وظیفه اش یافتن راه توسعه علم و و بیان شرایط بهره برداری از دانش دانشمندان کشور و رفع موانع پیشرفت بود. پس فرهنگستان نیاز داشت که در کنار گروه های تخصصی مهندسی و کشاورزی و علوم انسانی و مطالعات اسلامی و علوم پایه و علوم دامپزشکی گروه های «آینده نگری» و «تعلیم و تربیت» و «فرهنگ و علم» و «سیاست و علم» و «توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی» و ... هم داشته باشد. البته در این اواخر کوشش شد که با تشکیل چندین کارگروه و تأسیس مرکز علم و فناوری بعضی نقص ها تدارک شود اما هنوز زود است که درباره نتایج و آثار آن اظهار نظر کنیم. بخصوص که راه علم همیشه روشن نیست و گاهی زمانه بر مردمان سخت می گیرد و فضای علم و تفکر و تدبیر را تیره می کند پیداست که وقتی غبار ابهام و پریشانی چشم اندازهها را بپوشاند کوشش ها بی ثمر می شود. ما هر چه می توانستیم کردیم. می توانستیم سمینارهای پر سر و صدا تشکیل دهیم و نمایش علم بر پا کنیم اما سمینارها و سخنرانی های ضروری و مفید ترتیب دادیم. اگر بیش از این نتوانستیم می توانید مرا قاصر و مقصر بدانید ولی اگر می خواهیم علم پیشرفت کند ناگزیر باید در تلقی خود از علم و پژوهش تجدید نظر کنیم و نسبت خود را با آن تغییر دهیم.

6- فرهنگستان هنوز جوان است و کار و راه خود را با بودجه اندکی آغاز کرده و پیموده است و اکنون کم کم دارد به بلوغ می رسد و باید مسئولیت درک شرایط پیشرفت علم و نجات آن از تفرقه و ناهماهنگی و وظیفه تدوین برنامه هماهنگ پژوهش را به عهده گیرد. لازمه این امر آشنایی با تاریخ علم و شناخت انقلاب های علمی و وضع و شرایط علم در زمان کنونی در جهان و در کشور خودمان است. متأسفانه در سنت دانشگاهی ما پرسش از چیستی علم و شأن تاریخی جای نداشته است. هشتاد و چهار سال پیش وقتی دانشگاه تهران تأسیس شد علم و پیشرفت آن هنوز مسئله نبود و در باب آن تأمل و بحث نمی شد. دانشگاه هم صرفاً یک مؤسسه آموزشی بود. می گفتند علم شریف است و آن را از هر جا که بشود می آموزیم و البته به پژوهش کمتر می اندیشیدند. اخیراً راه پژوهش و نوشتن مقالات هم باز شده است و به جایی رسیده ایم که در سراسر کشور دانشگاه داریم و تعداد تحصیلکرده ها روز به روز بیشتر می شود و طبیعی است که هر سال تعداد زیادی مقاله نوشته شود. پیشرفت علم را چنانکه بعضی مؤسسات فهرست نویسی جهانی المفا کرده اند با میزان تعداد مقالات می سنجند و طبیعی است که وقتی تعداد مقالات روز به روز افزایش می یابد بگویم علم دارد پیشرفت می کند. این مقالات همه تحقیقی نیست ولی دانشمندان ممتازی در کشور هستند که صرفاً به کار علم و پژوهش مشغولند و مقالات خوب می نویسند. اینها اگر هماهنگ با یک برنامه پژوهشی ناظر به توسعه مطالعه می کردند یا کشور از آنان می خواست که برای حل مسائل معین اداری و مالی و صنعتی و کشاورزی و ... پژوهش کنند مسلماً آثار بهتری پدید می آوردند و به کشور خدمت سزاوارتری می کردند ولی چون از آنها پرسش و درخواستی نمی شود مسائل پژوهش را بر طبق ذوق و سلیقه خود انتخاب می کنند و دریغ که گاهی اگر دانشمندی پژوهشی مفید بکند تا گزارش پژوهش را در فورمت مقاله نریزد پژوهش را از او نمی پذیرند. متأسفانه در اداره و مدیریت کشور هم کمتر نیازی به علم احساس می شود و با این تورم

کارمند، علم دیگر جایی و راه نفوذی ندارد. به این جهت دانشمندان به خود واگذاشته اند و اگر به مسائل پرآکنده می پردازند، بر آنان بآسی نیست. اکنون پژوهش ها کمتر به وضع کشور ناظر است و به این جهت اثربش هم در توسعه کشور معلوم نمی شود. در طی شصت سال اخیر من که فلسفه خوانده ام همواره با این پرسش آمیخته به ملامت مواجه بوده ام که فلسفه به چه کار می آید؟ من هم صریح و ساده می گفته ام فلسفه کاربرد ندارد و به کار نمی آید اما اگر نباشد راه را نمی توان یافت و کار مناسب و مؤثر نمی توان کرد یعنی اگر تفکر جهت یاب و وحدت بخش نباشد، علوم کاربردی هم کاربرد پیدا نمی کنند (و مگر اکنون چنین نیست؟) شوخی زمانه را بنگرید که در هشتاد و چهار سالگی دانشگاه باید از بعضی دوستان که می پرسیدند فلسفه به چه کار می آید پرسیم راستی علم شما که بالذات علم کاربردی و تکنولوژیک است چه سود دارد و چه اثری در توسعه کشور می گذارد و کسانی گاهی به این پرسش پاسخ فلسفی می دهند و می گویند ما به اثر و سود کاری نداریم. ما برای علم پژوهش می-کنیم. بسیار خوب است که دانشمند برای علم پژوهش کند اما این پژوهش باید در چارچوب یک برنامه باشد و اگر نباشد کاری برای علم صورت نمی گیرد و چه بسا آنچه حاصل می شود منشأ هیچ اثری در هیچ جا نباشد ولی گاهی اگر مقالات خوب منشأ اثر نمی شوند، متأسفانه مقالات بد و متوسط که تعدادشان خیلی بیشتر است، منشأ اثر می شوند زیرا می توان با آنها مدارک تحصیلی کسب کرد و به ارتقاء شغلی نائل شد. بیشتر مقالاتی که در دانشگاه ها و مراکز علمی فراهم می شود برای اخذ گواهینامه فوق لیسانس و دکتری یا رسیدن به مراتب دانشگاهی بالاتر است این مقالات باید به یک زبان بین المللی نوشته شود. سوداگران و دلالانی هم هستند که مقاله خرید و فروش می کنند و با دریافت مبلغی مقالات را در یک نشریه خارجی به چاپ می رسانند. قضیه تولید مقاله چندان اساسی تلقی می شود که با وجود ظاهر شدن آثار بد و خطرناک الزام و اجبار به مقاله نویسی، آن آثار را فرعی و اتفاقی می دانند و می گویند مقاله نویسی که بد نیست. فهرست کردن آنها هم به کسی زیان نمی رساند بلکه کاری مفید است. پس اگر سوءاستفاده ای می شود باید جلو سوءاستفاده را گرفت. پیداست که راست می گویند ولی مگر کسی گفته است که مقاله نویسی بد است و مقالات را نباید فهرست کرد. مطلب اینست که با اشتغال پی برنامه به پژوهش و الزام به مقاله نویسی و افزایش تعداد مقالات گشایشی در کار کشور پدید نمی آید و این افزایش در توسعه علمی- تکنیکی- اداری و فرهنگی کشور اثر ندارد. در این باب هنوز هم اختلاف ها باقی است ولی رویدادها چندان سخت و بی رحمتی که در مسیر خود پناهگاه های غفلت را از سر راه برمی دارند و تازیانته تذکریشان را بر تن کسانی که در راه سرگردانند می زنند. این حرف من نیست که علم با انباشتن مقاله پیشرفت نمی کند. هیچک از فیلسوفان علم معتقد نیستند که علم، مجموعه ی مقالات و اطلاعات است. علم نه بایگانی مقالات بلکه روح سیال و ستون قدرت و توسعه در جهان و در هر کشوری است و اگر در جایی چنین جایگاهی نداشته باشد علم تقلیدی و نمایش علم است. علم را برای تفنن نمی آموزند حتی علومی مثل ریاضی و فیزیک اگر به کار حل مسائل جهان نیابند وجودشان بی وجه می شود. یافت ها و طرح های ریاضیات و فیزیک ممکن است چند یا چندین سال صورت علمی محض داشته باشند اما بالاخره در تحول جهان و تکنیک دخیل می شوند زیرا به اقتضای تفکر و نظم و وضع عالم متجدد کشف و دریافت شده اند. به مناسبت تکرار کنم که اگر دانشمند برای مقصد و مقصود و رسیدن به سود پژوهش نمی کند این به معنی پژوهش برای پژوهش نیست. حکمت الهی و معارفی که با آن جان ارتقاء می یابد، غرض و غایت ندارد و هر کس در پی آن می رود باید از سودای سود فارغ باشد اما علم به معنایی که در زمان ما وجود دارد اگر کارسازی نکند نمی دانیم اعتبارش را از کجا باید بدست آورد و حقیقی بودنش چگونه ثابت می شود. ویلیام جیمز نامدارترین فیلسوف پراگماتیست می گفت حقیقت یک امر ثابت و بیان واقع نیست بلکه قول و فعل بجا و ملائم و موافق با جریان امور و مؤثر در موفقیت و تأمین صلاح عملی است. این بیان و تعریف را بی تأمل بر حقیقت در دین و هنر و فلسفه نمی توان اطلاق کرد اما می تواند حقایق علم و سیاست در جهان کنونی را شامل شود. ذکر این نکته از آن جهت لازم بود که علم را هر چه باشد معمولاً از سنخ علم جدید و حقیقت را در همه مراتب معرفت و در هنر و دین و سیاست یکی و مشترک معنوی می دانند. در طی سال های اخیر نظیر این مباحث کم و بیش در سمینارها و نشریات فرهنگستان مطرح بوده و بسیاری از اعضای پیوسته و وابسته و مدعو در سمینارها و سخنرانی ها و مقالات خود کم و بیش به آنها پرداخته اند. اگر امروز به آنها کمتر توجه می شود فردا مسلماً مورد توجه قرار خواهند گرفت. دانشمندان هم از اینکه دیر توجه کرده اند. افسوس خواهند خورد و خود را ملامت خواهند کرد.

7- اکنون با توجه به آنچه گفته شد شاید تصدیق بفرمایید که راه فرهنگستان راهی همواره دشوار بوده و اکنون دشوارتر شده است. در ابتدای کار، وزارت علوم کم و بیش مددکاری می کرد اما به تدریج این رابطه سرد شد تا آنجا که وزرا در هیأت امنای فرهنگستان حاضر نمی شدند و صورتجلسه هیأت امناء را در مواردی که به امضای آنها نیاز بود، امضا نمی کردند. شاید منطقیتر این بود که سیاست علم و دانشگاه ها را خودمان تعیین می کنیم و نیازی به فرهنگستان نیست. غافل از اینکه دانشگاه ها به سیاستی نیاز ندارند که وزارت علوم یا بهداشت یا فرهنگستان برایشان معین کرده باشد یا معین کند. مع هذا من در این مورد حکم نمی کنم. آنچه می دانم اینست که اعضاء فرهنگستان همه استادان دانشگاه های کشورند و تعلق اصلیشان به دانشگاه است. در فرهنگستان هم که هستند خود را دانشگاهی می دانند. حکم انصاف اینست که دولت و وزارت علوم هم همواره حرمت پیران دانشگاه را نگاه داشته اند و از این بابت سیاستگذار باید بود. فرهنگستان هم با وجود همه دشواری ها کاری را که از دستش برمی آمده و می آید انجام داده است و خواهد داد. در هر وضعی سازمان ها و اشخاص توانایی های خاص و معنی دارند ولی در این زمان که سودای قدرت در همه جا در جان ها و روح ها پدید آمده و آشوب در الفاظ و معانی زبان بخصوص در مباحث علوم انسانی مثل پیشرفت و آزادی و استقلال و حکومت ملی و حق طبیعی و اجتماعی و فرد و جمع و ساختار و ... در همه جا و بیشتر در جهان توسعه نیافته راه یافته و سرگردانی و ندانم کاری همه جا را گرفته است، مردمان کمتر فکر می کنند که چه می توانند بکنند و شاید اندیشه ای که چهارصد سال پیش جهان را دگرگون کرد در وجودشان به سودا مبدل شده باشد و هرگز فکر نکنند که چه نمی توانند بکنند. در صدر تاریخ تجدد، آدمی خود را توانا در دگرگون کردن جهان و تسخیر آن یافت و در این راه پیشرفت ها کرد. اصلاً معنی پیشرفت همین تصرف در جهان و طبیعت بود. اکنون آن توانایی کمتر وجود دارد و اگر داعیه ای هست پندار بازمانده از زمان توسعه و پیشرفت تجدد در قرن های هجدهم و نوزدهم و بیستم است. در اینکه تکنولوژی قدرت فوق العاده پیدا کرده است، تردید نیست. اما این قدرت دیگر در اختیار بشر نیست بلکه بشر را در اختیار خود - و اگر نمی رنجید در اسارت خود- گرفته است. اکنون سیاستمداران در هیچ جای جهان و حتی در توسعه یافته ترین کشورها نمی توانند تصمیم بگیرند که کشور و جامعه به کدام سمت برود. گویی در سیاست که جایگاه تصمیم است دیگر نمی توان تصمیم گرفت. وقتی سیاست در اختیار سیاستمداران نباشد زمام پیشرفت علم به طریق اولی در دست اشخاص نیست. در آغاز تجدد علم و آزادی و سیاست از آن جهت همراه و همنشین بودند که وزیدن نسیم تفکر جان ها را زنده کرده بود و سیاستمداران و دانشمندان توانستند کارهای بزرگ بکنند. اکنون حتی دانش آموزی دیگر برای رسیدن به قله های بلند نیست بلکه بیشتر پیروی از یک رسم عادی و مقتضای نیاز فرهنگی است. مردم کمتر فرزندانشان را به دانشگاه می فرستند که دانشمند و صاحب نظر شوند بلکه چون داشتن عنوان علمی را مایه کسب آبروی بیشتر می دانند، به هر قیمتی که شده است می خواهند کاغذ دانشگاه را داشته باشند. در این شرایط دانشگاه هست، عدد دانشجویان هم بسیار است اما علم برنامه و سامان ندارد و در خدمت صلاح و توسعه کشور نیست. دانشگاه جزیره جدا افتاده ای است که گردشگران آبادی های علم مدتی را در آنجا می گذرانند و کمتر اصرار دارند که آنجا بمانند و اقامت کنند ولی به هر حال وقتی جمعیتشان کم نیست عده ای هم قصد اقامت می کنند دانشمند می شوند. دانشمندان قاعدتاً باید به پژوهش بپردازند که اگر حاصل کارشان به کار پیشرفت کشور بیاید باید خرسند بود. اما کسب این توفیق، موقوف به آنست که کشور یک ارگانیک و نظام به هم پیوسته باشد. سازمان های علمی هم عضو ارگانیک کشور و کارساز و مشکل گشای آن باشند اما وقتی هر سازمانی طالب استقلال باشد و بخواهد دایره قدرت خود را وسیع تر کند علم مجال کارسازی نمی یابد و کشور زیان می بیند و سازمان های توسعه طلب نیز به هیچ جا نمی رسند. پیشرفت وقتی حاصل می شود که همه اجزاء و شئون کشور هماهنگ در راه یک مقصد باشند و البته در راهی که می روند در کار هم دخالت نکنند ولی اگر قرار باشد سازمان ها با هم سر و کاری نداشته باشند و هر یک ساز خود بزنند و مقصد و جهتشان پیشرفت کشور نباشد همان جا که هستند در جا می زنند و خسته می شوند. توجه کنیم که در نظام کشور مراکز علمی وضع خاص دارند چنانکه ضرورت ندارد حکومت و مراکز علمی با هم رابطه مستقیم سازمانی داشته باشند بلکه کافی است که در یک نظم ارگانیک همونا و هم جهت باشند و اگر نباشند تلاش های هیچ یک سود نمی دهد. لازم نیست

که دانشمندان و استادان و اعضای مراکز علمی بروند تحقیق کنند که کشور به چه پژوهشی نیاز دارد. بخصوص که ممکن است هیچ نیازی به پژوهش نباشد. آنها باید نگران درک وظایف خود و ادای آن باشند. این وظیفه دولت و حکومت است که اگر مسائلی دارند آنها را از مراکز علمی و من جمله از فرهنگستان بپرسند ولی درد بزرگ اینست که ظاهراً کشور برنامه توسعه و مسئله سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و تاریخی ندارد و به این جهت به علم نیاز پیدا نمی‌کند. ما با اینکه غنی ترین کشور جهان از حیث منابع طبیعی و استعدادهای انسانی هستیم نمی‌پرسیم چرا هشتاد و نه گرو نه بلکه گرو چهل است و هر جا برویم و هر جا دست بگذاریم یا سراغ بگیریم دشواری و نابسامانی و ناتوانی و ندانم کاری و اهمال و خدای نکرده فساد می‌بینیم حتی دانشگاه که باید به نور علم روشن باشد به جای اینکه پرده‌ها و دیوارهایش را بردارد و راه و فضای زندگی مردم را روشن کند حصارش روز به روز بلندتر و دانشش منزوی تر می‌شود. چنانکه دانش مهندسی و علم مدیریت و دانشکده‌های علوم اجتماعی راهی به صنعت و کشاورزی و مدیریت ندارند. دانشمندان علوم اجتماعی مثل همه مردم وضع موجود را نظاره می‌کنند و نمی‌پرسند این همه پریشانی از کجا می‌آید. وقتی مبتلای فسادیم و از منشأ و وسعت دامنه آن و از اینکه اقتصاد و سیاست و فرهنگ را به درون تپاه خود می‌کشند نمی‌پرسیم، دیگر چه پرسشی داشته باشیم. ما مسئله نداریم بلکه مشکل‌ها داریم. با مشکل‌هایمان هم خو گرفته ایم. طبیعی است که دولت هم از دانشگاهیان نپرسد که مشکل‌های سیاسی و اقتصادی و اداری و ... را چگونه باید رفع کرد. شاید هم بگویند مگر دانشگاهیان راه حل‌های آماده دارند و از عهده رفع مشکل‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برمی‌آیند؟ و اگر دارند چرا از اظهارش مضایقه می‌کنند و منتظرند که کسی برود و از آنها بپرسد. نه آنها هم متأسفانه راه حل عملی آماده ندارند اما می‌دانید چرا؟ زیرا کسی از آنها نپرسیده و آنها هم نیازی ندیده اند از خود بپرسند. پرسش در جان جامعه طرح می‌شود یعنی پرسش و طلب به مردم تعلق دارد. اگر حکومت پرسش داشت دانشگاه نمی‌توانست نداشته باشد. با این بیان، گناه بی پرسش بودن دانشگاه را به گردن حکومت نمی‌اندازیم بلکه می‌خواهیم وجود یک تناسب ضروری را اثبات کنیم. کشور باید یک مجموعه هماهنگ باشد و با هماهنگی اجزاء و اعضاء است که می‌تواند پیشرفت کند. تفاوت تجددآمایی با تجدد اینست که در تجدد شئون و اعضاء کم و بیش در نسبت و تناسب و تعاون با یکدیگر قرار دارند اما در تجددآمایی اجزاء در کنار یکدیگر قرار گرفته اند بی آنکه ضرورتاً با هم نسبت و ارتباطی داشته باشند. در چنین وضعی پیشرفت دشوار است.

8- توسعه علم و پیشرفت به نیروی طلب و پرسش بستگی دارد. تجربه هفتاد ساله من می‌گوید در این مدت ما کمتر اهل طلب و پرسش بوده ایم. صنایع ما برای اینکه از وضع بسیار بد بیرون آیند به اراده اصلاح و علم کارساز نیاز دارند اما به استادان مهندسی رجوع نمی‌کنند. مهندسان هم به ندرت از خود می‌پرسند چرا صنعت و تکنولوژی ما به مهندس طراح نیاز ندارد. گویی هر چه هست چنان است که می‌بایست و می‌باید باشد. طرفه اینست که اروپای غربی و امریکا مهندس کارگاه تربیت می‌کند و دانشگاه‌های ما مهندس طراح می‌پرورند. ما اهل نقد نیستیم و شاید نمی‌دانیم که علم و نقد با همدیگر هر جا نقد نباشد علم شکفتگی ندارد. دوستی و همراهی علم جدید با آزادی هم در همین نکته نهفته است.

9- چنانکه اشاره شد اگر زمان رو به فروبستگی داشته باشد از دست امشخاص چندان کاری بر نمی‌آید و مگر نه اینکه فضای کشور پر از وعظ و اندرز است اما اخلاق رو به ادبار دارد. وقتی نمی‌پرسیم آموزگاران اخلاق که همه جا هستند و موعظه می‌کنند کجا بودند و چه کردند که اعتماد از میان مردم رخت بریست و دروغ در زبان غالب شد و ریا جای راستی و دوستی را گرفت و قبح رذیلت از میان رفت. از آموزش‌های دیگر هم نباید انتظار بیش از حد داشت. علم و فضیلت به صرف آموزش و با موعظه به وجود نمی‌آید و پیشرفت نمی‌کند و مخصوصاً وقتی اخلاق از زندگی رخت برمی‌بندد، علم هم از اعتبار می‌افتد و بی ارزش می‌شود. آیا باز هم توقع دارند که فرهنگستان می‌بایست به میدان بیاید و علم کشور را به کمال رساند. شرط پیشرفت، پروای آینده داشتن است و پروای آینده داشتن



چیزی نیست که بتوان آن را از خارج فراگرفت. علم و معلومات را از هر جا می توان آموخت اما پروای علم و تعلق به آینده موقوف به گشودگی افق است و با این گشودگی است که امید و همّت در جان مردم پدید می آید. علم با پروای آینده پیش می رود و اگر این پروا نباشد آموزش و پژوهش رسمی حاصل چندان ندارد. چنانکه اشخاص بسیار هستند که دانش و معلومات فراوان دارند و به همین که هست و دارند و همه به طریق عادی می-توانند بیاموزند و داشته باشند قانع و خرسندند. علم با این قناعت و خرسندی پیشرفت نمی کند. قناعت و خرسندی که هر دو در اصل فضیلتند، در اینجا سد راه فضیلت می شوند. طلب با امید می سازد اما با خرسندی بودن به آنچه هست سازگاری ندارد. پرسش داشتن هم با ناآرامی و بی قراری قرین است. هر چند که در دانشگاه ها و مراکز علمی طلب چندان شدید نبوده است. فرهنگستان در طی سه دهه اخیر کم و بیش این بخت را داشته است که درباره وضع علم و آموزش و مهاجرت دانشمندان و آینده آب و نان و غذا و هوای کشور و مشکلات اداری و اجتماعی و فرهنگی مطالعه و اظهار نظر کند. اگر پرسش ها و اظهار نظرهای فرهنگستان کمتر در گوش ها گرفته است گناه فرهنگستان نیست. همیشه و در همه جا میان گوش و زبان نسبت و تناسبی هست. اما گاهی نیز حرف-هایی زده می شود که شاید گوش فردا آن را بشنود. ولی به هر حال پرسشی که در گوش ها نمی گیرد پاسخی هم ندارد. چندین قرن است که ما پرسش نداریم حتی مواجهه با تجدد هم پرسشی در ذهن ما برنینگیخته است و عجب اینکه اصول تجدد را هم بدون تأمل و تحقیق به عنوان مسلمات پذیرفته ایم. مگر خرد همگانی و مشترک ما در اعتبار اصل پیشرفت و تکامل تردید کرده است؟ ما شیوه زندگی کنونیمان را هم از غرب آموخته ایم و اگر با کشورهای توسعه یافته و قدرت های غربی اختلاف داریم اختلافمان بیشتر سیاسی است. به این جهت ما غرب و تجدد غربی را چیزی بیش از سیاست امریکا و اروپای غربی نمی دانیم. یعنی در فهم تجدد و دنیای کنونی یک سوءتفاهم بزرگ پدید آمده و در این سوءتفاهم همه اصول و قواعد و رسوم تجدد، انسانی و جهانی و دائم تلقی شده و غرب و تجدد با سیاست استعماری و قهر اقتصادی و نظامی و سیاسی امریکا و دیگر قدرت های جهانی یکی دانسته شده است ولی تجدد در سیاست و قهر سیاسی خلاصه نمی شود بلکه یک نظم کم و بیش به هم بسته است که علم و سیاست هم از شئون آنند. مردمی که قهر و غلبه و ظلم و استعمار را تحمل کرده اند حق دارند که با سیاست قهر سر سازگاری نداشته باشند و حتی با تجدد دل یکدله نکنند اما می توان فکر کرد که مبادا یکی از جهات لنگیدن پای آنها در راه توسعه بی اعتمادی و بی اعتقادیشان به غرب متجدد باشد. این بی اعتمادی در زندگی رسمی که بیشتر پیروی از رسوم زندگی متجدد و دنیای جدید و رعایت اقتضاهای آن است کمتر ظاهر می شود ولی می تواند دیواری در برابر ادراک و فهم معنی و ماهیت تجدد و اراده به علم و توسعه باشد. چیزی که فهمش بسیار دشوار است پیوند تلقی مشهور از نظم تجدد با اراده به قهر و غلبه است ولی این دو با هم پیوند تاریخی دارند هر چند که در ظاهر از هم جدا به نظر می رسند. اگر قهر و ستم استعماری به تجدد تعلق ندارد، آن را به کجا می توان نسبت داد. آیا قهر و غلبه استعمار چنانکه خرد مشترک آن را درمی یابد منشأ در بداندیشی و بدخواهی اشخاص و گروه های ستمگر و سلطه جو و متجاوز دارد؟ این رأی سست و نیندیشیده و عامیانه است. استعمار عمری تقریباً به درازی تاریخ تجدد دارد و اگر در سراسر این تاریخ در دموکرات ترین کشورهای اروپا همواره بداندیشان و بدخواهان زمام سیاست را به دست داشته اند تاریخ تجدد را باید تاریخ قهر و ستم و بدخواهی دانست. ولی صاحبان رأی مذکور این نتیجه را نمی پذیرند انصاف هم اینست که تاریخ تجدد مجال خوبی ها و بدی ها و زیبایی ها و زشتی ها است. تجدد هم آزادی دارد و هم قهر استعماری. اینها با هم چه نسبت دارند. بیابید با یک نظر دیگر به حادثه تجدد نگاه کنیم: تاریخ تجدد یکسره تاریخ قهر است منتهی وقتی جهان و نیروهای طبیعت مقهور می شوند و به استخدام و تصرف بشر درمی آیند ما این قهر را حقیقت جویی و علم می خوانیم و تحسین می کنیم اما وقتی اقوام و کشورها مقهور می شوند این قهر را دیگر نمی توان تأیید و تحسین کرد. این تعارض و ابهام هم ممکن است مانع فهم تجدد و قبول خودآگاه آن باشد (همه جهان به نحو ناخودآگاه تسلیم تجدد شده است). به این ترتیب است که جهان توسعه نیافته در عین حال که به تأثیر قهری تجدد تن در می دهد، می تواند مخالف و دشمن آن باشد. این تن در دادن حاکی از آنست که در وضع توسعه نیافتگی و تجددآمیزی اختیار و انتخابی در کار نیست. مگر اینکه سرگرم بودن در میان کثرت ها و تنوع ها و مشغولیت ها را اختیار بدانیم. اگر انکار تجدد با نظر به چشم اندازی نباشد یا این چشم انداز تیره و ترسناک باشد راه به جایی نمی توان برد.

10- تأسیس و قوام فرهنگستان برای اعضاء آن تجربه ای بوده است که نمی توان و نباید آن را ناچیز انگاشت. من خود از این تجربه درس ها آموخته ام:

الف: با اینکه کم و بیش می دانستم فرصت یافتم که از نزدیک به تجربه هم بیاموزم که دانشمندان علاوه بر برخورداری از فضیلت علم غالباً به فضایل اخلاقی نیز آراسته اند و این می رساند که فضایل به وحدت میل دارند. کسی که به علم رو می کند و عمر با آن می گذراندمیل به حقیقت دارد. می گویند طلب حقیقت را با اخلاق اشتباه نباید کرد. ولی مراد من اشتباه خیر اخلاقی و حقیقت علمی نیست بلکه تصدیق یگانگی اصل خیر و حقیقت است. آیا کسی که به حقیقت مایل است رو به فضیلت ندارد؟ احکام و قضایای علم با قضایا و احکام اخلاق تفاوت ذاتی دارند اما روح دانشمند مستعد اخلاقی بودن و فضیلت داشتن است.

ب: فرهنگستان مجمعی از دانشمندان رشته های مختلف است که با تأسیس این بنیاد برای اولین بار امکان هم-سخنی آنها در تاریخ معاصر ایران پیش می آید. این هم سخنی می بایست بسیاری از مسائل علم و پژوهش کشور را روشن کند و فهم همبستگی علوم با یکدیگر و وحدت علم یا هماهنگی علوم را آسان سازد. اما رفع همه موانع بسط علم همیشه از عهده دانشمندان برنمی آید زیرا این موانع همه علمی نیستند که با علم رفع شوند.

ج: در کشور ما از ابتدای آشنایی با علوم جدید کمتر به علوم انسانی و اجتماعی توجه می شده است. این بی توجهی چندین وجه داشته است. یکی اینکه می گفته اند با وجود معارف دینی و فلسفی و کلامی و عرفانی به علوم انسانی جدید نیازی نیست و دیگر اینکه ما به پزشکی و مهندسی و به طور کلی به علمی نیاز داشتیم و داریم که بازدهش معلوم باشد و کار زندگی را آسان کند. به عبارت دیگر علم کارساز و وسیله پرداز می خواستیم و می خواهیم ولی تجدد به هر جا می رفت پیش از آن که حامل علم باشد دیگر شئوونش را به تفاریق با خود می برد. درست است که مردم جهان پیش از تجدد غرب جدید را بیشتر در تکنولوژی و با علم کارسازیش شناختند اما ملازمه تجدد با رسوم و آداب زندگی و مطالعات انسانی و اجتماعی کم و بیش مثل ملازمه آن با تکنولوژی بود. با تحولی که پس از انقلاب مشروطه در سیاست و حکومت و سازمان کشور به وجود آمد، ناگزیر می بایست کسانی اطلاعاتی در سیاست و اقتصاد و روابط بین الملل داشته باشند. به این جهت مدرسه سیاسی تأسیس شد تا این معلومات را بیاموزد. البته مدت ها طول کشید تا این علوم اندک جایگاهی در آموزش عالی پیدا کنند زیرا نیاز به علوم انسانی و حتی به اقتصاد و سیاست اندک بود ولی وقتی به حقوق نیاز پیدا کردیم چون فقه و اصول فقه داشتیم، قوانین خوبی در حقوق مدنی و حقوق جزا تدوین شد. اما به جامعه شناسی و روان شناسی کمتر نیاز داشتیم. در سیر کند تاریخ یک صد ساله اکنون کم و بیش دریافته ایم که اداره امور و طراحی آینده و برنامه ریزی بدون علوم انسانی میسر نیست. مسلماً پژوهش ها و بحث هایی که در فرهنگستان علوم صورت گرفت در پدید آمدن این تلقی سهم داشته است. فرهنگستان مخصوصاً در طی دو دهه اخیر به آینده نگری و برنامه ریزی توجه خاص مبذول داشته و نیاز به علوم انسانی برای برنامه ریزی را مورد تأکید قرار داده است.

د: فرهنگستان به یک اعتبار جوان است و از عمرش کمتر از سی سال می گذرد اما اگر سن اعضایش ملاک باشد باید سالخورده اش دانست زیرا اعضاء غالباً در سنین کهنسالیند و این از آن روست که اولاً عضویت اعضاء پیوسته، مادام المعمر است و ثانیاً از اول رویه این بوده است که کسانی به عضویت فرهنگستان پذیرفته شوند که به درجه استادی رسیده باشند و رقم و تعداد آثار و مقالاتشان از اقران بیشتر باشد. این شرایط اقتضا نمی کند که حتی اعضاء جدید فرهنگستان نیز جوان باشند. وقتی فرهنگستان اعضا را با ملاک و میزان درجه دانشگاهی و تعداد مقالات انتخاب می کند قهرماً آنان که سن و سابقه بیشتر دارند مقدم قرار می گیرند. در بعضی کشورها فرهنگستان جوانان تشکیل شده است ولی جوانان هم اگر عضویتشان دائم باشد پیر می شوند و باز باید برای جوان شدن فکر تازه کرد. تا اینجا بیان مطالب بر این اساس بود که ادامه کار فرهنگستان بر وفق مقررات موجود یا چیزی شبیه به آنها باشد ولی بعد از سی سال تجربه باید در اساسنامه فرهنگستان ها تجدید نظر کرد. اگر ترتیب کار چنان باشد که بیشترین تعداد دانشمندان بتوانند با فرهنگستان همکاری کنند یا در آن عضویت داشته باشند، نتایج بیشتر و بهتر می توان گرفت. مهم اینست که برنامه کار و مقصد راه معین شود و این مقصد در الفاظ نوازشگر و آرامبخش محو نشود. مقصد تاریخ شهر زیبایی رؤیایی نیست. از شهر زیبایی رؤیایی نمی توان و نباید به کلی صرفنظر کرد اما اولاً توجه داشته باشیم که گرچه این شهر در وهم ظاهر می شود، با وهم آن را محقق نمی توان کرد. ثانیاً شهر رؤیایی اگر رسیدنی باشد، نزدیک نیست و منزل ها باید طی کرد تا به آن رسید. پس آن منزل ها را باید شناخت و برای رفتن به هر منزلی اسباب و وسایل مناسب فراهم کرد. فرهنگستان نمی تواند مقصدش را آخرین مرحله کمال علم و تحقق منزه ترین و آگاه ترین و داناترین دانشگاه و فراهم آوردن مناسب ترین شرایط برای آموزش و پرورش کودکان و جوانان قرار دهد زیرا هر جا که هست باید به شرایط آنجا بنگرد و با امکان هایی که هست راه های رفع نواقص را بیابد. به نظر می رسد که در شرایط کنونی اولین هدف فرهنگستان باید درک شرایط موجود علم و آموزش و پژوهش و تناسب آنها با امکانات کشور باشد. اگر این شرایط مناسب است و چرخ کارها با آن به خوبی می گردد به بهتر شدنش کمک کند و اگر مشکل ها و نارسایی ها و بیهوده کاری ها و ناتوانی ها دارد، آنها را دریابد و نشان دهد. در کشور ما علم هست و شاید اگر علم دانشمندان را که در خارج از ایران به کار آموزش و پژوهش مشغولند به حساب آوریم بسیار بیش از نیازمان باشد. نیاز ما به علم چندان زیاد نیست. البته اگر کشور مصمم به اجرای برنامه های توسعه شود این نیاز بیشتر می شود اما اکنون چون صنعت و کشاورزی و توسعه شهری و روستایی و ... سازمان اداره کشور و حتی مدیریت دانشگاه ها و مدارس و بیمارستان ها کمتر در کار خود از علم مدد می گیرند نیاز جدی به علم و پژوهش احساس نمی شود (اظهار نیاز لفظی و صوری به علم در همه جا و در همه کار هست) در کشور ما دانشگاه و مدرسه با جامعه و زندگی از ابتدا رابطه ای نداشته اند. خوشبختانه فرهنگستان کم و بیش به لزوم این نسبت و ارتباط پی برده و تذکر داده است که جامعه جان دارد و نمی تواند مصنوعی و ساختگی باشد و اجزایش جدا جدا در کنار هم قرار گرفته و پیوندی با هم نداشته باشند. علم در هوای توسعه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و با نظر به چشم انداز صلح و صلاح و سلامت رشد می کند. این درست نیست که مشکل-های تاریخی را چندان کوچک انگاریم که گمان کنیم با بعضی تدبیرهای اداری رفع می شوند. با وجود مشکلات تاریخی مسائلی مثل سن اعضاء فرهنگستان و پیر بودن یا جوان شدن در زمره مسائل فرعی و عرضی است. (هر چند که- ورود جوانان به فرهنگستان و همکاری ایشان مایه نشاط کارها می شود) اهتمام فرهنگستان باید صرف طرح مسئله ارتباط علم با زندگی و قرار دادن علم و پژوهش در جایگاه خویش باشد. ظاهراً تنها دانشی (دانش عملی) که با همه مشکلات و گرفتاری هایش بالنسبه و کم و بیش با جامعه پیوند دارد پزشکی است. پزشکی نمی تواند به نوشتن مقاله در باب سلامت و بهداشت و درمان اکتفا کند بلکه جایش بیشتر در بیمارستان و در معاینه و درمان بیماران است. اگر استادان مهندسی ما نیز در صنعت و کشاورزی دخیل بودند یا بر آن نظارت داشتند از وجودشان فواید بیشتری عاید کشور می شد. در فرهنگستان قدری از مشکلات دور بودن علم از جامعه و سیاست و زندگی مورد بحث و نظر بوده است.

درست است که فرهنگستان پیر است اما درد اصلیش پیری نیست و صرف جوان شدن آن را چندان

کارآمد نمی‌کند که چند سال دیگر بتواند همه هدف‌های مذکور در اساسنامه را متحقق سازد و دیگر کسی نپرسد که فرهنگستان چه می‌کند؟ کسانی که می‌پرسند فرهنگستان چه کرده است به اعتباری حق دارند ولی کاش پیش از آن می‌پرسیدند چه می‌توانسته است بکند و اصلاً در کشور چه کارها می‌توان کرد و چه کارها نمی‌توان کرد. اگر دانشمندان و دانشگاهیان و سیاستمدارانی که از بیرون نظارتی بر کار فرهنگستان دارند بگویند که فرهنگستان علوم با امکان‌های مادی و معنوی و سازمانی که دارد چه می‌توانسته بکند که نکرده است منت بزرگی بر فرهنگستان و شاید بر علم کشور می‌نهند. من هم مثل بسیاری از نقادان از کاری که شده است راضی نیستم و مخصوصاً اگر در مقام مدیریت فرهنگستان خدمتی به سزا از دستم برنیامده است، عذرخواهی می‌کنم ولی به جرأت می‌گویم که فرهنگستان هرگز از وظیفه خود و از اندیشه خدمت به پیشرفت علم غافل نبوده است. وقتی برای فرهنگستان هدفی در دوردست معین شده است که حتی اگر وسایل سفر و زاد راه موجود باشد، رسیدن به آن بسیار دشوار است و سازمان فرهنگستان نیز چندان مناسبتی با هدف و مقصد ندارد، توقع معجزه نباید داشت. اگر توقع اینست که فرهنگستان علم کشور را به مراتب عالی و به مرزهای دانش و دانشمندی برساند اولاً فرهنگستان به تنهایی قادر به برآوردن این توقع نبوده است و نیست. علم کشور راهش از دبستان و دبیرستان آغاز می‌شود. راهی که باید در دانشگاه به مقصد برسد. دانشگاه هم در صورتی دانشگاه می‌شود که بداند برای چه به وجود آمده است و چه باید بکند و جای مناسبش در کشور کجاست. دانشگاه گرچه باید به سیاست و اقتصاد و تکنولوژی و مدیریت کشور نظر داشته باشد سازمانی در عرض سازمان‌های اجرایی نیست. آن را مخزن علم و اطلاعات یا مرجعی که صرفاً سفارش پژوهش بپذیرد و مستشار علمی مؤسسات مالی و تولیدی و خدماتی باشد، نباید دانست. دانشگاه تجسم درک و خرد و دانایی جامعه است و با این شأن و مقام نظام جامعه را حفظ می‌کند و راه می‌برد. پس دانشگاه نمی‌تواند با سیاست پیوندی نداشته باشد. این ارتباط سازمانی نیست. اگر مراد ارتباط سازمانی و اداری باشد، وزارت علوم و تحقیقات و فناوری و بهداشت و درمان و آموزش پزشکی واسط و رابط دولت و دانشگاهند اما ارتباط دانشگاه با سیاست وجودی و عقلی است. فرهنگستان باید بتواند این نسبت را دریابد و میانجی اتصال نظام عقلی دانش با خرد و تدبیر سیاسی باشد. تاکنون هم از این معنی غافل نبوده اما به نتایجی که راهگشا باشد نرسیده است.

ه: کشور به چند فرهنگستان نیاز ندارد. اگر همه فرهنگستان‌ها در هم ادغام شوند و یک فرهنگستان با دو شعبه 1- زبان و ادب و هنر و 2- علوم و تکنولوژی، به وجود آید نه فقط هیچ محدودیتی برای هیچ یک از گروه‌های علمی ایجاد نمی‌شود بلکه با نزدیک تر شدن دانش‌ها و دانشمندان به یکدیگر چه بسا که زمینه برای اندیشیدن به علم و شرایط و پیشرفت آن مساعدتر شود. فرهنگستان باید مظهر همراهی و تناسب علم و تکنولوژی و ادب و زبان و فرهنگ و هنر کشور باشد و این مظهر وحدت نمی‌تواند متکثر باشد. اگر کثرت‌ها باید جمع شوند مناسب‌ترین سازمانی که می‌تواند جامع کثرت علوم و معارف و دربرگیرنده شئون متفاوت زبان و فرهنگ و علم و اخلاق و تکنولوژی و آئینه وحدت باشد، فرهنگستان است.

11- و پایان سخن اینکه تا سال 1388 تعیین و نصب رئیس فرهنگستان به این ترتیب بود که مجمع عمومی سه نفر را به ریاست جمهوری معرفی می‌کرد و یکی از آن نامزدها با حکم رئیس جمهوری منصوب می‌شد. در سال 1388 اساسنامه اندکی تغییر کرد و با این تغییر حق فرهنگستان در پیشنهاد رئیس مسکوت گذاشته شد و مقرر شد که ریاست جمهوری یکی از اعضاء پیوسته را برای ریاست به شورای عالی انقلاب فرهنگی پیشنهاد کند. بعد از تغییرات سال 1388 تاکنون رئیس جدیدی در هیچ یک از فرهنگستان‌ها منصوب نشده است.

در سال 1377 که دوره ریاست مرحوم آقای دکتر شریعتمداری به پایان رسید، کار انتخاب جانشین ایشان که بسیار آسان می نمود اندکی دشوار شد. مجمع می بایست سه نفر را انتخاب کند که ریاست جمهوری از میان آنان یکی را برگزینند. پیش از آن هم یک بار سه نفر را برگزیده بود. این بار آقای شریعتمداری نمی توانستند دوباره انتخاب شوند اما آن دو نفر که چهار سال پیش بیشترین رأی را آورده بودند انتظار می رفت که نامزد شوند و به هر حال نام آن دو نفر برای ریاست برده می شد. مجمع آن روز فرهنگستان از آن رو زیبا بود که صحنه نزاع برای رسیدن به ریاست نبود و کسی برای آن مقام تلاش نمی کرد. بحث ها و اخلاق ها هم نه اداری بلکه بیشتر دانشگاهی و فرهنگستانی بود و به این جهت کوتاه نمی شد حتی وقتی پیشنهاد کردند که جلسه را چند دقیقه ای برای مشورت و توافق تعطیل کنند، موافقت نشد و گفتگو ادامه یافت. بعضی از اعضا کسانی را که مناسب می دانستند به نام پیشنهاد می کردند. یکی از همکاران هم نام مرا به زبان آورد. چیزی که برای عده ای از اعضا و من جمله خود من غیرمنتظره بود. عکس العمل من پس از تشکر این بود که شایسته این مقام و داوطلب آن نیستم و ترجیح می دهم که بیشتر گرفتار فلسفه بمانم. البته گفتم به فرض اینکه رأی بیاورم که احتمالش کم است حداکثر وظیفه علمی-اداری را انجام می دهم اما توان جسمی و آمادگی روحی و ذوق مدیریت برای شرکت در مسابقه گرفتن بودجه بیشتر و هزینه کردن آن در راه توسعه فعالیت های رسمی، چنانکه رسم است، ندارم. رأی گرفتند و بر خلاف انتظار، اکثریت اعضا به من رأی دادند. شاید به سادگی معلمی و صراحت روستاییم رأی داده بودند. دو ماه بعد در آبان سال 77 ریاست جمهوری (آقای سیدمحمد خاتمی) مرا که بیشترین رأی در میان سه برگزیده دوازدهم به ریاست فرهنگستان منصوب کردند. اکنون که این یادداشت را می خوانید آبان 97 است و درست بیست سال از آن زمان گذشته است. در این بیست سال همواره در فرهنگستان مورد لطف و احسان دوستان و همکارانم بوده ام. اعضای فرهنگستان لااقل تا سال 1388 پس از آن که دوره چهار ساله ریاست پایان می یافت می توانستند رئیس دیگری را برای فرهنگستان پیشنهاد کنند اما علی رغم درخواست من اقدامی نکردند حتی وقتی با بعضی سلیقه ها و نظریاتم مثلاً در مورد سازمان فرهنگستان موافق نبودند اظهار مخالفت نمی کردند و چنین بود که در این بیست سال در داخل فرهنگستان هیچ مشکلی نداشتیم. با دانشمندان کارها دشوار نیست. یکی از آرزوهای جوانیم زندگی با دانشمندان علوم مختلف بود که در سی سال پایان عمر به این آرزو رسیدم و از نعمت آن برخوردار شدم و بیشتر و بهتر دریافتم که دانش جدید با صاحبانش چه می کند. در همین یادداشت از مشکلات گفته ام. اکنون هم تکرار می کنم که در کار فرهنگستان مشکل کم نبود اما هر چه بود از بیرون بود. در درون فرهنگستان همه از علم و معرفت و دوستی و صلاح ایران و آینده دانش و فرهنگش می گفتند و غم علم می خوردند. در این غمخواری همه شریک بودیم و احساس همبستگی و یگانگی می کردیم و این یگانگی مایه شادی بود. از اینکه نزدیک به هفتاد سال معلم بوده ام و سی سال اخیر عمرم را در فرهنگستان گذرانده ام بسیار خوشنودم. عمر با دانش و دانشمندان به سر بردن غنیمت کوچکی نیست. فرهنگستان وظیفه داشت و دارد که در اندیشه علم کشور و آینده آن باشد. اگر غمخواری ما چنانکه کسانی می گویند اثر چندان نداشته است بدانند که فرهنگستان عهد با علم را نگسسته و آن را تابع مقاصد بیرون از علم نکرده است. من گاهی که تنها هستم با احساس تهایی و غربت می توانم این بیت را زمزمه کنم که:

شهر یاران بود و جای مهربانان این دیار مهربانی کی سر آمد شهر یاران را چه شد

اما در فرهنگستان هرگز احساس دوری و بیگانگی نکرده ام. از همه همکاران علمی و اداریم سپاسگزارم و از بابت نارسایی ها و نقص هایی که در کار من بوده است عذر می خواهم. چه کنم که علاج ضعف ها و رفع نارسایی ها از عهده من خارج بوده است. امیدوارم آینده فرهنگستان از اینکه بوده است، به مراتب بهتر باشد و تمام ضعف ها و نارسایی ها تدارک شود. تحقق این امر موکول به پدید آمدن تحولی در اندیشه و نظر نسبت به علم و آینده است. ما حداقل باید از این توقع صرفنظر کنیم که

فرهنگستان یا صاحب‌نظران و دانشمندان راه خانه پیشرفت و آزادی و رفاه را که باید در همین نزدیکی‌ها و سر اولین کوچه باشند می‌شناسند باید به ما نشان دهند. در تاریخ هیچ راهی از پیش گشوده و معلوم نیست که کسانی آن بشناسند. راه را باید با قدم همت گشود و پیمود. پس چشم به افق آینده داشته باشیم